

به سوی یک تحول پارادایمیک در نظریه امنیت ملی اسرائیل

اوری بار-ژوزف*

ترجمه: مسعود آریایی نیا**

مفهوم امنیت ملی، ناظر به حفظ تمامیت و وحدت سیاسی و سرزمینی کشور و دفاع از منافع ملی در مقابل تعدی دشمنان است. نظریه امنیت ملی هر دولتی در بُعد عملیاتی، محصول واقعیت محیط خارجی و منابع داخلی است، آن گونه که نخبگان نظامی و سیاسی آن کشور آن را درک کرده و به پردازش و تجزیه و تحلیل آن می پردازند. (بُعد یا محیط روانی) بنابر این، تحول در نظریه امنیت ملی می تواند نتیجه تحول در بُعد یا محیط عملیاتی و روانی باشد.

صهیونیسم، بدون داشتن درکی منسجم درباره امنیت ملی ساخته شد. این جنبش در دهه ۲۰ و به دنبال اولین درگیریهای مسلحانه میان یی شوف و اعراب در فلسطین در صدد صورت بندی امنیت ملی برآمد و این تلاشها در پارادایم امنیت ملی صهیونیسم در دهه های ۳۰ و ۴۰ تبلور یافت. از آن زمان به بعد، هیچ تغییری در محیط روانی امنیت ملی اسرائیل رخ نداده است، اما در سال ۱۹۴۸ که نزاع داخلی بین اعراب و یهودیان فلسطین به جنگ اعراب و اسرائیل تبدیل شد، محیط عملیاتی امنیت ملی تغییر یافت. در نتیجه می توان گفت که تلقی کنونی از امنیت ملی اسرائیل تا حدود زیادی محصول محیط روانی و عملیاتی

* Uri Bar-Joseph, "Towards a Paradigm Shift in Israel's National Security Conception," *Israel Affairs*, Vol.6, No.384, Spring/Summer2000, pp.99-114.

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی و پژوهشگر مقیم مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی، جلد نهم، ۱۳۸۰، صص ۸۸ - ۷۱.

بی شوف و جنگ ۱۹۴۸ است. البته یک دهه قبل، تحولات خاصی در دو حوزه و محیط عملیاتی و روانی به وقوع پیوسته است.

این مقاله در صدد بررسی و توضیح این تحولات و تأثیر آنها بر نظریه امنیت ملی اسرائیل برآمده است و بر مدار دو استدلال زیر بسط می یابد:

- یکی اینکه، اسرائیل در مرحله ای قرار دارد که نظریه امنیت ملی فعلی اش به علت وقوع تحولات اساسی در محیط عملیاتی بدون کارکرد و متروک خواهد شد.

- دیگر این که، تغییر و تحولات اخیر در ابعاد روانی امنیت ملی، طرح نظریه جدیدی که محیط استراتژیک جدید را مساعدتر سازد، تسهیل می کند.

بنابر این، بخش نخست این مقاله که معطوف به تبیین بعدی محیط فیزیکی و عملیاتی است به معرفی نظریه کنونی امنیت ملی اسرائیل پرداخته و تحولات عمده ای را که در محیط استراتژیک این کشور متضمن نقض و تردید در اعتبار نظریه کنونی امنیت ملی است، توضیح می دهد. بخش دوم مقاله، اعتقادات عام و شایعی را که در کانون محیط روانی امنیت ملی قرار دارد، تبیین کرده و مآلاً به چگونگی تغییر آنها در سالهای اخیر می پردازد. سرانجام، نتایج احتمالی این تحولات را که مهمترین آنها تبدیل نیروهای مسلح اسرائیل از یک نیروی نظامی مبتنی بر سربازگیری، به یک ارتش حرفه ای کاملاً داوطلبانه است به بحث می گذارد.

ابعاد عملیاتی نظریه امنیت ملی اسرائیل:

- برداشت سنتی

عناصر زیراز دهه ۵۰ به بعد در کانون نظریه امنیت ملی اسرائیل قرار داشته است:

۱. عدم توازن میان منابع ملی اعراب و اسرائیل (از لحاظ وسعت، نیروی انسانی و تولید ناخالص ملی)، اسرائیل را از پایان بخشیدن به درگیریهای نظامی باز می دارد، در صورتی که به اعراب، امکان ترک مخاصمه را می دهد. بنابر این، اسرائیل، هم از لحاظ سیاسی و هم سرزمینی، خواهان حفظ وضع موجود بوده و تنها هدف نیروی مسلح این کشور، دفاع از کشور در برابر تهاجم همه جانبه جهان عرب است.

۲. خطرناکترین و مهمترین تهدید برای موجودیت اسرائیل، هجوم همه جانبه و هماهنگ جهان عرب است، بنابر این، اسرائیل باید همواره از آمادگی لازم برای دفاع از خود در چنین شرایطی - که معروف و موسوم به «هجوم تمام عیار» است - برخوردار باشد.

۳. بنابر موارد فوق الذکر، نظریه امنیت ملی اسرائیل، مبتنی و متکی بر سه رکن است:

الف. بازدارندگی (همچنانکه در هدف دفاعی نظریه امنیت ملی آن مندرج است)

ب. هشدار استراتژیک (در همه حوادثی که ممکن است موجودیت کشور را به مخاطره افکند)

ج. تصمیم گیری (توانایی و قدرت نظامی برای اتخاذ یک تصمیم قاطع در کوتاهترین زمان ممکن و در صورتی که بازدارندگی با شکست مواجه شود).

این دکترین، متضمن دو نتیجه عملیاتی است: یکی، ایجاد ظرفیتهای لازم برای رکن هشدار استراتژیک مؤثر و کارآمد و واکنش سریع و قاطع به حملات خارجی. این امر نشان می دهد که چرا ارکانی چون اطلاعات ارتش، نیروی هوایی و دریایی، نیروهای منظمی هستند، در حالی که نیروی زمینی متکی بر نیروی ذخیره و فراخوان سرباز است. نتیجه دوم، توان حفظ ابتکار عملیاتی در میداين نبرد و با هدف قدرت اتخاذ تصمیم قاطع در کوتاهترین زمان ممکن است.

تحولات نظام بین الملل و پیامدهای آن

تحول در بعد و محیط عملیاتی نظریه امنیت ملی اسرائیل در وهله اول، معلول تحولات سیاسی در منطقه و جهان است. این نظریه، همچنین از تحولات خاصی که در زمینه فن آوری نظامی و تولید و تکثیر تسلیحات غیر متعارف در منطقه به وقوع پیوسته نیز تأثیر می پذیرد. پایان جنگ سرد، فروپاشی شوروی، تک قطبی شدن نظام بین الملل و هژمونی آمریکا به طور محسوس، محیط عملیاتی امنیت ملی اسرائیل را دگرگون کرده است. بعد از سال ۱۹۵۵ که شوروی به طور جدی در منازعات میان اعراب و اسرائیل درگیر شد، توان نظامی اعراب برای تحمیل جنگ علیه اسرائیل، افزایش یافته، یافتن راه حل سیاسی برای حل و فصل منازعات را بسیار دشوار ساخت.

کنار کشیدن شوروی از میدان منازعات برای امنیت ملی اسرائیل، متضمن پیامدها و آثار زیر بوده است:

۱. از بین رفتن چتر حمایت سیاسی-امنیتی شوروی که متحدان منطقه ای آن می توانستند از خطرات نهفته در جنگ با اسرائیل در امان بمانند. البته از سال ۱۹۵۶ به بعد، شوروی کوشید تا با اخطارهای لفظی و با تهدید به مداخله نظامی به نفع متحدانش در جنگ با اسرائیل، آزادی عمل اسرائیل را محدود کند.

از اواسط دهه ۶۰ به بعد، شوروی بیشترین و نزدیکترین روابط همکاری منطقه ای را با سوریه داشت. بدون پشتگرمی به حمایت شوروی، هرگونه اقدام نظامی سوریه علیه اسرائیل می توانست موجب به مخاطره افتادن اهداف استراتژیک سوریه- و بویژه دمشق که در تیررس ارتش اسرائیل قرار دارد- گردد. از این رو بعد از فروپاشی شوروی از توان و قدرت نظامی سوریه برای اقدام به جنگ با اسرائیل به شدت کاسته شده است.

۲. از سال ۱۹۵۵ به این سو، شوروی به مدت تقریباً چهار دهه، تأمین کننده اصلی تجهیزات نظامی برای دشمنان اصلی اسرائیل بود. فروپاشی شوروی، لزوماً به معنای توقف فوری روند تأمین تجهیزات نظامی اعراب نیست. به علت فشار شدید اقتصادی، صنایع نظامی روسیه از تولید و توسعه نسلهای بعدی سیستمهای تسلیحاتی عاجز شده است، بنابراین، متحدان سابق شوروی و بویژه سوریه از نظر اسرائیلی ها باید یکی از سه گزینه زیر را انتخاب کنند:

الف. همچنان بر سلاحهای ساخت چین و روسیه اتکا کنند و بر عقب ماندگی تکنولوژیکی خود نسبت به نیروهای نظامی اسرائیل بیفزایند.

ب. تجهیزات نظامی پیچیده ساخت غرب و آمریکا را به سلاح سازمانی نیروهای مسلح خود تبدیل کرده، و امتیازدهی سیاسی و نیز خطر شکنندگی نظامی نهفته در دوران انتقال را که احتمالاً بیش از ده سال به طول خواهد انجامید به جان بخرند.

پ. تولید سلاحهای متعارف را وانهند و اقدام به تولید و تکثیر تسلیحات غیر متعارف به عنوان عامل و ابزار مقابله با اسرائیل کنند.

انتخاب هر یک از این گزینه‌ها در آینده‌ای قابل پیش بینی، متحدان سابق شوروی را در برابر اسرائیل بسیار ضعیف خواهد کرد، زیرا هم اکنون، حمایت‌های سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و علمی گذشته که آنان را قادر به تحمل هزینه‌های خصومت طولانی با اسرائیل می‌کرد، دیگر موجود نیست.

تحولات منطقه‌ای و پیامدهای آن

در دهه ۹۰، خاورمیانه شاهد وقوع دو رویداد مهم بوده که هر دو تا حدودی محصول تحولات سابق الذکر است: اولین رویداد، وقوع جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ است و دومی، روند صلح اعراب و اسرائیل است که به حصول موافقتنامه‌های صلح بین اسرائیل، اردن و تا حدودی فلسطینی‌ها، آغاز مذاکرات صلح با سوریه و پیشرفت قابل توجه در روابط اسرائیل با اغلب کشورهای عربی منجر شده است. پیامد این رویدادها برای امنیت ملی اسرائیل عبارت است از:

۱. کاهش شدید و فوری تهدید عراق به علت انهدام ارتش این کشور در جنگ، موافقتنامه صلح با اردن که راه دسترسی نیروهای عراق به اسرائیل را مسدود ساخته و احساس تهدیدی که عراق از همسایگانی چون ایران دارد، امکان پیشدستی در جنگ علیه اسرائیل را از سوی این کشور در آینده قابل پیش بینی از بین برده است.
۲. بی‌انگیزه شدن سایر کشورهای عربی برای جنگ با اسرائیل، ابتدا به خاطر وجود راه حل سیاسی که برای حفظ وضع موجود، ابزار واقع بینانه‌تری در اختیار آنان نهاده است. نکته قابل توجه این است که توان بازدارندگی استراتژیک اسرائیل و قدرت این کشور برای بازداشتن کشورها از اقدام به جنگ فقط دوبار در جریان ستیزه با اعراب با شکست مواجه شد. یکی در جنگ سال ۱۹۶۹ که مصر آغازگر آن بود و دیگری، جنگ یوم کیپور در سال ۱۹۷۳. در این جنگ، موازنه قوا به نفع اسرائیل به هم خورد. بنابراین، راه حل سیاسی قابل قبول در نزد اعراب بهتر از گزینه افزایش نسبی توان نظامی می‌توانست استراتژی بازدارندگی را تحقق بخشد.

تمایل فزاینده اعراب مبنی بر پذیرش اسرائیل به عنوان یک بازیگر مشروع منطقه ای، فاکتور جدید دیگری است. اگر چه این کشور از بدو تشکیل تاکنون همواره یکی از بازیگران مهم منطقه (خاورمیانه) بوده است، به دلیل خودداری اعراب از همکاری علنی با اسرائیل، نقش و توان منطقه ای آن همواره نهفته باقی مانده بود. این بن بست، تا حدودی در جنگ خلیج فارس - که سربازان عربستان سعودی در دفاع از اسرائیل در برابر حملات موشکی عراق شرکت کردند و دشمنان سنتی اسرائیل چون سوریه در ائتلافی که اسرائیل یکی از اعضای غیر علنی آن بود - شکسته شد. به محض این که اسرائیل در سالهای اخیر به عادی سازی روابط خود با شمار کثیری از کشورهای عربی پرداخت این فرآیند، ملموس و برجسته تر شد. اگر چه اعراب بویژه، مصر، همواره اعلام کرده اند که با تلاش اسرائیل برای تبدیل شدن به یک بازیگر منطقه ای مسلط و غالب مخالفند، با نقش اسرائیل به عنوان یک بازیگر مشروع و قانونی در حوزه های مختلف اقتصادی، سیاسی و نظامی منطقه موافق هستند.

دورویداد مهم نظامی که در دهه های اخیر در منطقه به وقوع پیوسته است، از اهمیت زیادی برخوردار است: اولین رویداد، انقلاب در فن آوری نظامی و ورود سیستمهای تسلیحاتی متعارف و پیچیده به منطقه است و دومین رویداد، تولید و تکثیر سریع تسلیحات غیر متعارف از سوی کشورهای منطقه، بویژه بعد از جنگ خلیج فارس است. با به کارگیری فن آوری جدید نظامی، جنگهای پیچیده و کلاسیک آینده در وهله اول متکی بر ترکیب و آمیزه ای از بمباران دقیق اطلاعاتی، کنترل و نیز تصمیم گیری سریع و مؤثر و قدرت آتش دقیق و کوبنده در هوا و زمین و دریا و در روز و شب خواهد بود.

یکی از مصادیق انقلاب تکنولوژیک در زمینه شیوه جنگهای آینده، انهدام کامل دفاع هوایی سوریه در دره بقاع در جنگ ژوئن ۱۹۸۲ لبنان بود و بدون این که حتی یک جنگنده اسرائیل سقوط کند. مصداق دیگر این امر، جنگ خلیج فارس است که در آن نیروی زمینی عراق از لحاظ شمار سربازان دارای مزیت بود، نیروی ائتلاف تحت رهبری آمریکا از سیستمهای تسلیحات هوایی، دریایی و زمینی پیشرفته ای برخوردار بودند. آمیزه ای از نیروی انسانی کیفی و تکنولوژی پیشرفته به شکست بی سابقه عراق انجامید.

تکثیر سریع تسلیحات غیر متعارف در منطقه در وهله اول ناظر به دسترسی سوریه به موشکهای بالستیک، کلاهکهای شیمیایی و معمولی و تلاش ایران برای دستیابی به تسلیحات اتمی و کوشش عراق برای حفظ توان و ظرفیتهای (تولید تسلیحات) غیر متعارف خود در مقابل فشارهای بین المللی آمریکاست. همان گونه که توضیح داده شد به نظر می رسد چنین تلاشهایی، مؤید این نظر باشد که قدرتهای منطقه ای معتقدند که جنگ آینده در خاورمیانه یک درگیری کلاسیک و مرسوم میان نیروهای قدرتمند زمینی با پشتیبانی نیروی هوایی نیست، بلکه به تسلیحات غیر متعارف به عنوان موثرترین ابزار عمل در شرایط حاد استراتژیک که نتیجه فروپاشی شوروی، دومین جنگ خلیج فارس و روند صلح اعراب در اسرائیل است، می نگرند.

افزایش این تواناییها تکرار جنگهای مرسوم همه جانبه و فراگیر را غیر ممکن می سازد و شاید هم درست آن است که بگوییم: هدف اصلی کسب این قدرت غیر متعارف، بازداشتن اسرائیل از کسب و برخورداری از برتری استراتژیک در یک جنگ احتمالی است. کسب این توانایی، آزادی عمل اسرائیل را در هر منازعه ای محدود می کند، مضافاً این که این توان می تواند همزمان در خدمت اهداف تهاجمی این کشورها نیز قرار گیرد.

پیامد توان غیر متعارف برای امنیت اسرائیل

از دیدگاه اسرائیل از مباحث فوق، سه نتیجه عمده می توان گرفت:

۱. به علت تحولات جهانی و منطقه ای یک دهه گذشته، اعراب، دیگر نه انگیزه و نه قدرت نظامی کافی برای شروع یک جنگ متعارف علیه اسرائیل را ندارند. بنابراین، تهدیدهای سابق علیه اسرائیل موسوم به هجوم فراگیر و غیر مترقبه اعراب که از اوایل دهه ۵۰ به بعد در کانون اندیشه و نظریه استراتژیک اسرائیل قرار داشت اینک تقریباً موضوعیت خود را از دست داده است.

۲. منشاء اصلی تهدید علیه اسرائیل در آینده قابل پیش بینی، زرادخانه تسلیحات نامتعارفی است که در اختیار آن دسته از کشورهای منطقه قرار دارد که در روند صلح شرکت

نمی‌کنند. اگر یکی از این کشورها موفق به کسب توانایی عملیات اتمی شود، می‌توان گفت که اسرائیل از بدو تأسیس در سال ۱۹۴۸ تاکنون برای نخستین بار با خطر نابودی کامل مواجه شده است.

۳. سوریه، مصر و سایر دشمنان معهود اسرائیل در آینده نزدیک، خطر چندانی برای موجودیت اسرائیل محسوب نمی‌شوند، بلکه خطر اصلی از جانب کشورهای عربی مدار دوم همانند عراق و لیبی یا مدار سوم مانند ایران و احتمالاً سودان است.*

محیط روانی: پارادایم امنیت ملی صهیونیسم

اعتقاد به اینکه حل معضلات و مشکلات امنیتی جامعه و افراد، شرط تحقق اهداف صهیونیسم است در دومین موج آلیا (مهاجرت) مطرح شد و پس از اشغال فلسطین توسط انگلستان - و بویژه در گریه‌های سال ۲۲-۱۹۲۱ بین اعراب و یهودیان در فلسطین - موضوعیت یافت. پاسخ عملی به دغدغه‌های امنیتی، تأسیس هاگانا بود که هدف آن با کمک‌های دریافتی از سوی انگلستان، تأمین امنیت یهودیان در برابر خشونت مردم عرب بود. محیط و بُعد روانی امنیت ملی یهودیان در فلسطین در واکنش آنان نسبت به تهدیدهای امنیتی، اهمیت و موضوعیت یافت. مجموعه‌ای از عقاید درباره امنیت یهودیان در فلسطین در آشوب‌های سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ مطرح شد و در سه دهه بعد از آن تاریخ، به کمال پختگی خود رسید و از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ صورت افراطی‌ای به خود گرفت. سه اصل بنیادی، در کانون بعد روانشناختی نظریه امنیت ملی قرار می‌گیرد:

الف. تقدم امنیت

این اصل که بویژه بعد از تشکیل اسرائیل غلبه پیدا کرد، ناظر بدین عقیده است که هر مسئله و موضوع ملی، یک مسئله امنیتی است یا حداقل دارای جنبه‌های امنیتی است. اولین

* منظور از کشورهای مدار دوم، کشورهایی است که میان آنها و اسرائیل یک کشور حایل وجود دارد و مدار سوم، دو کشور. (م)

پشتیبان و حامی این اصل، بن‌گوریون بود که اعتقاد داشت جذب مهاجران جدید و ایجاد شهرکها، موضوعاتی امنیتی اند. بنابراین، مشهورترین و مهمترین آرزوی او تبدیل اسرائیل به شمع محفل سایر ملتها بود. به عقیده وی اسرائیل ورای ارزش اخلاقی اش به عنوان راهنمای دیگر کشورها، وظیفه امنیتی مهمی بر عهده دارد که عامل جلب حمایت بیرونی ضروری برای تضمین موجودیت آن است. تبعیت و مسبوق بودن تمام جنبه‌ها و ابعاد فردی و جمعی زندگی به الزامات امنیتی، نوعی بلشویسم امنیتی و ویژگی نسل دوم آلیاست. با وجود این، بن‌گوریون که به خوبی وقوف داشت ارزشهای اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی در تضمین بقا و موجودیت اسرائیل موثر و واجد اهمیت است به طور اتوماتیک، ارزش امنیت فیزیکی را بر سایر ابعاد امنیت ترجیح می‌داد.

در نتیجه، وقتی ملاحظات امنیتی با اصل حاکمیت قانون در تضاد قرار گرفت بن‌گوریون از اصل حاکمیت قانون حمایت کرد. علی‌رغم اهتمام شدید بن‌گوریون به الزامات امنیتی اسرائیل، بودجه دفاعی این کشور در دوران وی هیچ‌گاه بیش از ده درصد افزایش نیافت. تنها بعد از روی کار آمدن لوی اشکول بود که بودجه دفاعی، رشدی بیش از این یافت. امنیتی دیدن هر مشکلی و تأکید بر ابعاد امنیتی هر مسئله‌ای، گویی فراهم آورنده زمینه و انگیزه لازم برای حل و فصل آن است. مصداق بارز این سخن، اصل «اتحاد تبعیدیها» بود که در دهه ۴۰، مبنای استخدام جوانان سفاردی- که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی در موقعیت ضعیفتری قرار داشتند- در کنار جوانان مرفه اشکنازی در پالماخ (نیروی مسلح یهودیان دری شوف) قرار گرفته و نیز چارچوبهای امنیتی لازم برای پیشبرد این هدف را فراهم ساخت.

در دهه ۵۰ نیز مکانیسم خدمت نظام وظیفه، نه تنها مبتنی بر نیازهای امنیتی اسرائیل بود که مسبوق به این اعتقاد نیز بود که ارتش، کارآمدترین ابزار برای ایجاد همبستگی میان مهاجران جدید اسرائیلی‌های اولیه است.

ب. توسل به زور به عنوان راه حل تمام مشکلات امنیتی

برخی از گروه‌های صهیونیستی به محدودیت راه حل‌های نظامی واقف بودند، اما سایر گروه‌ها و جریان‌های ایدئولوژیک - بویژه جناح‌های چپ و راست جنبش صهیونیسم - توسل به زور را راه حل تمام مشکلات امنیتی می‌دانستند. اعتقاد به این که زور، راه حل و گره‌گشای مشکلات است و به کارگیری زور و خشونت تنها و بهترین راه حل همه مشکلات امنیتی است، عقیده غالب در اوایل دهه ۵۰ و بعد از جنگ سال ۱۹۶۷ بود که با اصل خود اتمکایی عجین و تلفیق شده بود. مصداق این طرز فکر و نتایج مترتب بر آن را می‌توان در نمونه‌ای موسوم به «مدیریت ناموفق» دید. در سال ۱۹۵۴، انگلستان و مصر درباره تخلیه پایگاه‌های نظامی انگلستان در منطقه (کانال) سوئز به توافق رسیدند. این موافقتنامه، بیانگر واقعیت‌های نظام بین‌الملل در دوران پس از سال ۱۹۴۵ و یکی از مراحل فرآیند تاریخی بود که به اضمحلال امپراتوری انگلستان منجر شد. از آنجا که به نظر می‌آمد این توافق، موازنه قدرت میان مصر و اسرائیل را بر هم می‌زند بنیامین جیولی، فرمانده اطلاعات ارتش تصمیم گرفت با هدف متوقف ساختن این عقب‌نشینی، به اجرای یک عملیات تخریبی پردازد.

نتیجه این عملیات، شکست مفتضحانه‌ای بود که بعداً به قضیه «لاوون» معروف شد. از دید این مقاله، نکته مهم، نادرست بودن طرز تفکری است که به چنین رسوایی‌هایی منجر می‌شود. به قول «یهوشفات هرکابی» که متعاقب این رسوایی به فرماندهی اداره اطلاعات نیروهای مسلح منصوب شد «شکاف و فاصله میان شبکه (توانایی) و هدفی که باید به دست می‌آمد زیاد بود... این دو در دو سطح مختلف قرار داشتند و بین آنها هیچ نقطه اتصال و پیوندی وجود نداشت.» سایرین از جمله موشه شاروت، نخست‌وزیر وقت اسرائیل نیز این گونه فکر می‌کردند، اما از آنجا که تنها غدغه جیولی یافتن راهی برای متوقف ساختن عملیات عقب‌نشینی انگلستان بود، علی‌رغم شانس اندکی که برای موفقیت وجود داشت، دستور این عملیات را صادر کرد. راه حل تکنولوژیک، یکی دیگر از ابعاد این طرز فکر، به هنگام بروز تهدیدهای جدید است. تهدیدهایی چون ورود موشک‌های بالستیک با کلاهک‌های غیر

متعارف، احساس نیاز به استفاده از تکنولوژی و تسلیحات جدید نظامی را دامن می‌زند. سیستم دفاع ضد موشک‌های بالستیک، موسوم به «پیکان»، یکی از مصادیق واکنش تکنولوژیک به خطرات جدید است.

در نقطه مقابل، تهدید منطقه شمالی اسرائیل به وسیله موشک‌های کاتیوشا، نمونه‌ای از یک تهدید تروریستی است که واجد حداقل تهدید نظامی با حداکثر تأثیرگذاری روانی است. اسرائیل نیز به بهانه تأمین امنیت همه جانبه برای خود با کمک آمریکا سیستم‌های تسلیحاتی پیچیده و پرهزینه‌ای را به کار بسته که موشک‌های کاتیوشا را در هوا منفجر می‌کند. اکثر متخصصان معتقدند که راه حل مشکلات امنیتی اسرائیل در شمال، سیاسی است. حصول توافق همه جانبه با سوریه، لبنان را هم در بر می‌گیرد. چنین راه حلی (البته با فرض این نکته که سوریه در راه برقراری صلح، جدی است) متضمن مشکل تصمیمات سیاسی چون استرداد بلندبهای جولان به سوریه است. البته، اهتمام و توجه به «تکنولوژی تسلیحات» بویژه برای آن دسته افرادی که معتقدند مشکلات امنیتی را صرفاً از طریق ابزار نظامی می‌توان برطرف کرد، راه حل قانع کننده‌تری است.

اتکا به خود

این اصل در کانون مکتب واقع‌گرایی و نو واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل قرار دارد. اصل محوری این مکتب ورهیاقت، این است که در یک نظام بین‌الملل آنارشیک - که هیچ قدرت رسمی که تضمین‌کننده بقا و موجودیت یک کشور باشد وجود ندارد - دولت‌ها بر آن هستند که به جای اتکا به تضمین‌های بیرونی - مانند موافقتنامه‌های صلح، پیمان‌های دفاعی یا برنامه کنترل تسلیحات - برای حفظ بقای خویش بر توان نظامی خود اتکا کنند. البته این تمایل، به «معضل امنیت» منجر می‌شود که شرایطی است که در آن کشورها از نیات درونی همدیگر نامطمئن بوده، برای مقابله با ناامنی، خود را هر چه بیشتر مسلح و مجهز می‌کنند و در واقع، نوعی مسابقه تسلیحاتی به وجود می‌آید، زیرا ابزار امنیت هر کشور، تهدیدی است علیه کشور دیگر. اگر چه اصل اتکای به خود بر آمده از یک خصلت و

غریزه عمومی است، در پارادایم و نظریه امنیت ملی صهیونیسم صورت مفراطی پیدا کرده است. اسرائیل در عمر کوتاه خود حوادثی مانند جنگ در سال ۱۹۴۸، جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و یوم کیپور ۱۹۷۳ را تجربه کرده است؛ حوادثی که احساس نا امنی مذکور را تشدید نمود؛ به گفته هنری کسینجر:

محیط زندگی اسرائیل، آنچنان محدود و مضیق است که رهبران این کشور به تحرکات سیاسی و اعزام هیئتهای دیپلماتیک فریبنده بی اعتمادند. آنان حیات خود را منوط به محاسبه هزینه ها می دانند و این اعتقاد، آنان را در نگاه خارجیها دغلباز و دور و جلوه می دهد (و بعضاً واقعیت هم دارد). حتی در مواقعی هم که با طرح صلح موافقت می نمایند، لجوجانه مقاومت می کنند تا نشان دهند ساده لوح نیستند. آنان در صدد کسب امتیاز هر چه بیشتر برای اسرائیل بر می آیند و موافقت آنان توأم با اصرار بر حصول اطمینان، یادداشت تفاهم و توضیحات سری است که همه برای محدود کردن آزادی عمل همپیمانان ناپایداری صورت می پذیرد که از فاصله پنج هزار مایلی ارتش خود را تغذیه، اقتصادش را تثبیت و سیاست خارجی اش را اجرا می کند و ظاهراً دارای انگیزه نیرومندی برای ارایه طرح صلح است.

سوءظن به دیگران در خودداری اسرائیل از تعیین سرحدات مرزی با دیگران که به نظر می رسد برای امنیت این کشور از ضرورت زیادی برخوردار است مؤثر است؛ زیرا تصور نمی رود که اعراب از قصد و هدف خود مبنی بر نابودی دولت یهود صرف نظر کرده باشند. در این شرایط، ترک مخاصمات بر اساس فرمول «زمین در مقابل صلح» که از سال ۱۹۶۷ به بعد مطرح شد دشوار به نظر می رسد. مضافاً این که لازم بود ۲۵ سال با نزاع و خشونت سپری شود تا اسرائیلی ها متقاعد شوند صلح ولو به بهای ترک اصل اتکای به خود، یکی از راههای موثر خروج از بن بست امنیت است.

تأثیر رویکرد و گرایش انقلابی صهیونیسم

اصول یادشده به واسطه ویژگیهای موجود در هر انقلابی که متضمن اولویت مصالح جمعی بر مصالح فردی است، موضوعیت و برجستگی می یابد. صهیونیسم به عنوان یک

جنبش ناسیونالیستی انقلابی هرگز اعتقاد نداشته که وظیفه اصلی افراد، قربانی کردن خود برای پیشبرد اهداف ملی است. هر چند صهیونیسم به عنوان یک حرکت ناسیونالیستی که با خطرات مهلکی مواجه بود، واجد عناصری از ایده فداکاری، از جان گذشتگی و ایثار بوده و هست، چنانچه نسل نوجوان و جوان یهودی را با تاسی به آخرین سخنان یوسف ترومپلدور در بستر مرگ «چه زیباست خود را فدای میهن کردن» تربیت می کردند و در این فضای ایدئولوژیک، احتمال تمسک و تشبث به اصول سه گانه مذکور - که عناصر متشکله پارادایم امنیت ملی صهیونیسم هستند - بیشتر است.

تحول در نظام اعتقادات جمعی

اگر چه جنبش صهیونیسم هنوز پایان نیافته است، اما نشانه های فراوانی دال بر قرار گرفتن اسرائیل در آستانه سومین مرحله از تاریخ صهیونیسم وجود دارد؛ مرحله ای که برخی آن را دوران فرا صهیونیسم می نامند. در اولین مرحله از حرکت صهیونیسم، هدف، تأمین و تضمین امنیت کشور بود. بعد از ۵۰ سال ستیزه و خصومت با جهان عرب، موافقتنامه صلح با سوریه که در آینده نزدیک به نتیجه می رسد، مرحله دوم از انقلاب صهیونیستی به نتیجه موفقیت آمیز خود رسیده است و این به معنای آغاز سوم تاریخ اسرائیل است که به صورت کاهش تهدیدهای خارجی و عادی شدن روابط اعراب اسرائیل تبلور می یابد. قبلاً تحولات عمده در زمینه بعد عملیاتی امنیت ملی اسرائیل را که نشانه آغاز مرحله سوم است توضیح داده ایم، اینک نوبت بحث از تحولاتی است که بر بُعد روانی امنیت ملی تأثیر می گذارند.

تقدم امنیت

دوباره تأکید می کنم که تقدم امنیت در زندگی اسرائیلی ها، در کانون پارادایم سنتی امنیت ملی این کشور قرار داشته است. این اصل در دو دهه گذشته دستخوش تحولات عمده ای شده است. الزامات امنیتی اگر چه هنوز هم از اولویت برخوردار است، امروزه یکی از ارزشهای اجتماعی به شمار می آید که به خودی خود بر سایر ارزشها ارجحیت و اولویتی

ندارد. یکی از نتایج و پیامدهای این تحولات، ایجاد موازنه در روابط سه سویه میان الزامات امنیتی، حاکمیت قانون و حق مردم برای دسترسی به اطلاعات است که در واقع به واسطه مصوبات دیوان عالی کشور حاصل شد. تصمیم اساسی که موجب پیدایش این موازنه شد مربوط به سال ۱۹۸۸ است که دیوان عالی کشور، توقیف روزنامه‌ای را که از رییس موساد انتقاد کرده بود لغو کرد.

این اقدام، سانسورگرایی نظامیان و استفاده از قدرت را - برای توقیف نشریات انتقادی - کمرنگ و محدود ساخت. موازنه قوای نوینی میان سانسورچیان و رسانه‌ها در ماه مه ۱۹۹۶ به وجود آمد. این موازنه در موافقتنامه‌ای که میان نظامیان و اصحاب رسانه‌ها و مطبوعات امضا شد، تبلور یافته است. طبق این موافقتنامه، برخی اختیارات قانونی (و سختگیرانه) متصدیان سانسور از جمله حق توقیف نشریات لغو شد و رسانه‌ها نیز حق تجدیدنظر خواهی از دیوان عالی کشور در خواست لغو تصمیمات بخش سانسور را به دست آوردند. بعد دیگر این تحولات، امکان نظارت بیرونی بر سازمانهای امنیتی است. یکی از مصادیق آن، تحولات اخیر در موقعیت و منزلت بخش امنیت عمومی (شاباک) است. تا اواسط دهه ۸۰ نظارت بر شاباک منحصر آرد اختیار دفتر نخست وزیر بود. از آن زمان به بعد، قوه قضاییه و مقننه در امر نظارت فعالیت کردند، بنابراین، نشریات و دفاتر حقوق بشر خاص خود را تشکیل دادند. قانون شاباک در اوایل سال ۱۹۹۶ به صورت عمومی منتشر شد که جایگاه قانونی این سرویس امنیتی و حدود و نفوذ فعالیت و مسئولیتهای آن را کاملاً مشخص و تعریف کرده است.

گفتنی است که علی‌رغم این تحولات، نظر سنجیهای انجام پذیرفته نشان می‌دهد که اکثریت جامعه اسرائیل و تعداد کثیری از نخبگان سیاسی هنوز قائل به تقدم امنیت هستند. البته با روند صلحی که انتظار می‌رود از دامنه ناامنی بکاهد و نیز به وجود آمدن توازن میان الزامات امنیتی و سایر ارزشهای اجتماعی که به نفع جامعه و امنیت است، کاملاً محتمل است که اعتقاد عمومی به تقدم امنیت، دچار تغییر شود.

استفاده از زور به عنوان راه حل مشکلات امنیتی

در ربع قرن اخیر - یعنی بعد از پیروزی در جنگ‌های شش روزه - کام اسرائیل از تجربه جنگ یوم کیپور، جنگ لبنان، شکست در مهار انتفاضه به وسیله نیروی نظامی، حملات موشکی عراق در جریان جنگ خلیج فارس، تلخ شده است. این حوادث، آنان را به محدودیت و ناتوانی قدرت نظامی برای حل مشکلات امنیتی، واقف ساخته است. نظر سنجی‌های انجام شده نیز مؤید افزایش حمایت عمومی از راه حل‌های سیاسی به عنوان حلال اکثر مشکلات امنیتی اسرائیل است. در سال ۱۹۸۶، ۳۰ درصد از اسرائیلی‌ها معتقد بودند که اسرائیل در صورتی که امنیتش در گرو واگذاری زمین باشد، این کار را انجام دهد. در سال ۱۹۹۱، ۵۱ درصد در سال ۱۹۹۳، ۵۴ درصد از این راه حل حمایت کردند.

در همان حال، شمار اسرائیلی‌هایی که از الحاق سرزمین‌های اشغالی حمایت می‌کردند از ۳۴ درصد در سال ۱۹۸۶ به ۱۵ درصد در سال ۱۹۹۳ تنزل یافت. همچنین در سال ۱۹۸۷، ۳۳ درصد از مردم اسرائیل از گفت‌وگو با سازمان آزادیبخش فلسطین حمایت می‌کردند، در حالی که ۶۶ درصد مخالف بودند، اما در سال ۱۹۹۴، ۶۰ درصد موافق و ۴۰ درصد مخالف بودند و بالاخره این که در سال ۱۹۸۷، ۳۵ درصد از مردم اسرائیل از ایده تشکیل کنفرانس بین‌المللی صلح حمایت می‌کردند، در حالی که ۴۸ درصد مخالف بودند، اما در سال ۱۹۹۳، ۸۹ درصد از آنان با این ایده موافق و ۱۱ درصد مخالف بودند.

ضعیف شدن اعتقاد و اتکا به زور به عنوان تنها راه حل مشکلات امنیتی در سیاست‌های امنیتی اسرائیل نیز تبلور و انعکاس یافته است. برای مثال، برخلاف رویه گذشته که هدف نیروهای اسرائیلی، اجبار و الزام اعراب به بازگشت به وضعیت آتش بس سابق بود، اهداف سیاسی اسرائیل در مقابله با حزب الله لبنان از ابهام کمتری برخوردار بوده و معطوف به محدود ساختن جنگ به مرزهای لبنان و جلوگیری از گسترش بیشتر آن است. با فرض این که در تلاش برای نیل به این اهداف به اسرائیل صدمات و لطماتی وارد آمده باشد، عقب نشینی یکطرفه از لبنان معقولترین گزینه و انتخاب بوده و هست. دولت‌های لیکود و کارگر در مقابل تحریک آمیزی فلسطینی‌ها از سال ۹۳-۱۹۹۲ به بعد از خود خویشتنداری نشان داده‌اند.

به موازات افزایش آگاهی و علم به این نکته که نیروهای نظامی، تنها راه حل مشکلات امنیتی نیست، به عنوان نتیجه منطقی این دیدگاه، جامعه اسرائیل شروع به تغییر دیدگاه خود نسبت به رابطه اسرائیل با سایر کشورهای جهان کرده است. این اعتقاد که تمام جهان، مخالف اسرائیل است. همزمان با فروپاشی شوروی رنگ باخت. این دیدگاه پس از حصول توافق با سازمان آزادیبخش فلسطین در سال ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵ پدید آمد که به دنبال آن، شماری از کشورهای عربی روابط سیاسی-اقتصادی و گردشگری با اسرائیل برقرار کردند و همین، موجب کمرنگ شدن احساس انزوای این کشور در منطقه شد. این تحولات همه جانبه در اندیشه اسرائیلی ها در نظر سنجیهای به عمل آمده نیز انعکاس یافته است. در سال ۱۹۹۱، ۴۹ درصد از اسرائیلی ها معتقد بودند که هدف نهایی اعراب، نابودی اسرائیل است و در سال ۱۹۹۶ این تعداد به ۲۸ درصد کاهش یافت. شاخص دیگر، طرز تلقی جامعه نسبت به تأسیس یک کشور (دولت) فلسطینی در سرزمینهای اشغالی است. در سال ۱۹۸۷، حدود ۲۱ درصد از مردم، از این راه حل حمایت می کردند که در سال ۱۹۹۶ و قبل از انتخابات ماه مه این رقم به ۴۸ درصد افزایش یافت.

پایان انقلاب صهیونیستی

مهمترین و شاید هم آخرین تحول عمده، ناظر به اولویت بندیهای اهداف در اسرائیل است که بیانگر آمادگی جامعه اسرائیل برای ورود به مرحله فراصهیونیسم است. تبیین رابطه فرد و جمع، در کانون این تحول قرار دارد. روزگاری که فرد تابع جمع بود، اینک به سر رسیده است و در نقطه مقابل، اصل تقدم و اولویت خیر و مصلحت فردی بر مصلحت جمعی در جامعه اسرائیل، در حال گسترش است. نشانه اصلی این تحول، امتناع رو به افزایش افراد از خدمت در ارتش بویژه واحدهای خطوط مقدم است. این گرایش به طرق مختلف خود را نشان می دهد. گزارش سالانه سازمان حسابرسی دولتی در سال ۱۹۹۶ به تبیین و برآورد شاخصهای انگیزه خدمت در واحدهای منظم و ذخیره ارتش اختصاص یافته که حاکی از افزایش تعداد سربازان فراخوان شده

و کاهش آمادگی افراد برای خدمت داوطلبانه در واحدهای خط مقدم، ضعف انگیزه افراد برای خدمت در واحدهای زبده (کمرنگ شدن وطن دوستی و تمایل افراد به پیگیری خواسته‌های خود) و کاهش چشمگیر در انگیزه و تمایل به انجام خدمت نظام وظیفه است. این تحول در اولویت بندی سیاست‌های امنیتی اسرائیل نیز تبلور یافته است. اندکی بعد از انتصاب موشه دایان به ریاست ستاد ارتش، وی دستور داد تمامی واحدهایی که در نیل به اهداف عملیاتی خود بدون تحمل حداقل ۵۰ درصد صدمه، شکست خورده‌اند، باید منحل شوند، در صورتی که در جنگ لبنان و در عملیات ارتش در جنوب لبنان بر پیشروی و مقاومت تا آخرین نفس تأکید می‌شد، ولو به قیمت شکست در نیل به اهداف عملیاتی. عملیات خوشه‌های خشم، در بهار ۱۹۹۶ با یک حرکت پر شکوه نظامی آغاز نشد، بلکه با انتقال جمعیت غیر نظامی از بلندیهای جلیله آغاز گردید. این مراقبت از افراد، مغایر با آن دسته از اصول فکری صهیونیسم است که با تخلیه شهرک‌های واقع شده در مناطق جنگی، مخالفت می‌ورزید، ولو این که زیر حملات نظامی قرار گرفته بودند. (برای مثال، گوش اتریون و شهرک‌های یهودی نشین نقب در سال ۱۹۴۸)

اثرات و پیامدها

موشه دایان اندک زمانی پیش از مرگش در سال ۱۹۸۰، طرح و نظریه جدیدی در زمینه امنیت ملی اسرائیل مطرح ساخت: کاستن از درگیریها (با واگذاری سرزمین) و توان بازدارندگی در مقابل یک جنگ وسیع (یعنی توانایی و قدرت اتمی) که توانایی و کارآمدی لازم را به نیروی نظامی کلاسیک برای ورود در یک جنگ متعارف می‌دهد. دایان اعتقاد داشت که این فرمول با هزینه ای معقول، امنیت مطلوبی فراهم می‌آورد. مضافاً اینکه علاوه بر فرمول فوق، عامل پیمان دفاعی اسرائیل-آمریکا در مفهوم امنیت ملی اسرائیل بعد از حصول موافقتنامه صلح این کشور با سوریه، لبنان و فلسطین، شاخص یا معیار خوبی خواهد بود.

حصول صلح با کشورهای همسایه، محیط عملیاتی جدیدی برای امنیت ملی اسرائیل فراهم می‌آورد. به نظر می‌رسد متعاقب صلح، دو تحول به وقوع پیوندند: یکی اینکه تهدید و هراس سابق مبنی بر هجوم گسترده و همه جانبه اعراب علیه اسرائیل تا حدود زیادی رنگ

می‌بازد که این خود نتیجه کاهش انگیزه اعراب برای پیشقدم شدن در حمله به اسرائیل است. (در واقع، این محصول و پیامد ایده جدید و مقبول حفظ وضع موجود پس از امضای موافقتنامه صلح است) توان بازدارندگی مؤثر اسرائیل مبتنی بر زرادخانه تسلیحات هسته‌ای این کشور، پیمان دفاعی آن با آمریکا و ناتوانی اعراب در غافلگیر کردن اسرائیل است. تحول دوم، تداوم و شاید افزایش تهدیدهای غیر متعارف از سوی کشورهای مدار دوم و سوم است که در حال حاضر، شامل عراق، ایران و لیبی است. اگر جریان‌ات قبلی تداوم یابد، حداقل یکی از کشورها قادر خواهد بود که در ده سال آینده اسرائیل را با تسلیحات هسته‌ای تهدید کند.

تحول در محیط عملیاتی، مستلزم تحول پارادایمیک در مفهوم و نظریه امنیت ملی اسرائیل است. تحول در محیط روانی این کشور، انطباق و سازگاری با این واقعیات را امکان‌پذیر می‌سازد. در نتیجه، ترکیب و آمیزه‌ای از این دو محیط یا دو بُعد به وقوع یک تحول پارادایمیک می‌انجامد که اولین مصداق آن، تحول در مفهوم و نظریه امنیت ملی اسرائیل است. ریشه‌ای‌ترین بخش این تحول، تغییر وضعیت ارتش اسرائیل از یک ارتش مبتنی بر سربازگیری به یک ارتش حرفه‌ای و داوطلبانه است. منطق نهفته در ورای این تحول با توجه به ارتش فعلی اسرائیل (توپخانه، ادوات زرهی و نیروی پیاده) که دارای سازمان وسیع و پرهزینه‌ای است که آماده مقابله با هر نوع خطری است که موجودیت آن را تهدید می‌کند، جالب و جذاب است. منابع به دست آمده از طریق صرفه‌جویی می‌تواند به اقتصاد اسرائیل تزریق شود تا آن را قویتر سازد. البته این ارتش در مقابل تهدید موشک‌های بالستیک، حامل کلاهک‌های هسته‌ای کاملاً بی‌اثر و زمینگیر و بی‌فایده است. در این صورت، یک ارتش کوچکتر، پیچیده‌تر و حرفه‌ای‌تر برای مقابله موفق با چالش‌ها و خطرات جدید آینده، بیشتر مورد نیاز است. □